

**MARVEL**

**2**

LGY#709

**AL EWING**  
**JIM ZUB**  
**MARK WAID**

# AVENGERS

## NO ROAD HOME



RATED T+

HERCULES



ROCKET RACCOON



HAWKEYE



CLINT BARTON

SCARLET WITCH



WANDA MAXIMOFF

VISION



SPECTRUM



MONICA RAMBEAU

THE HULK



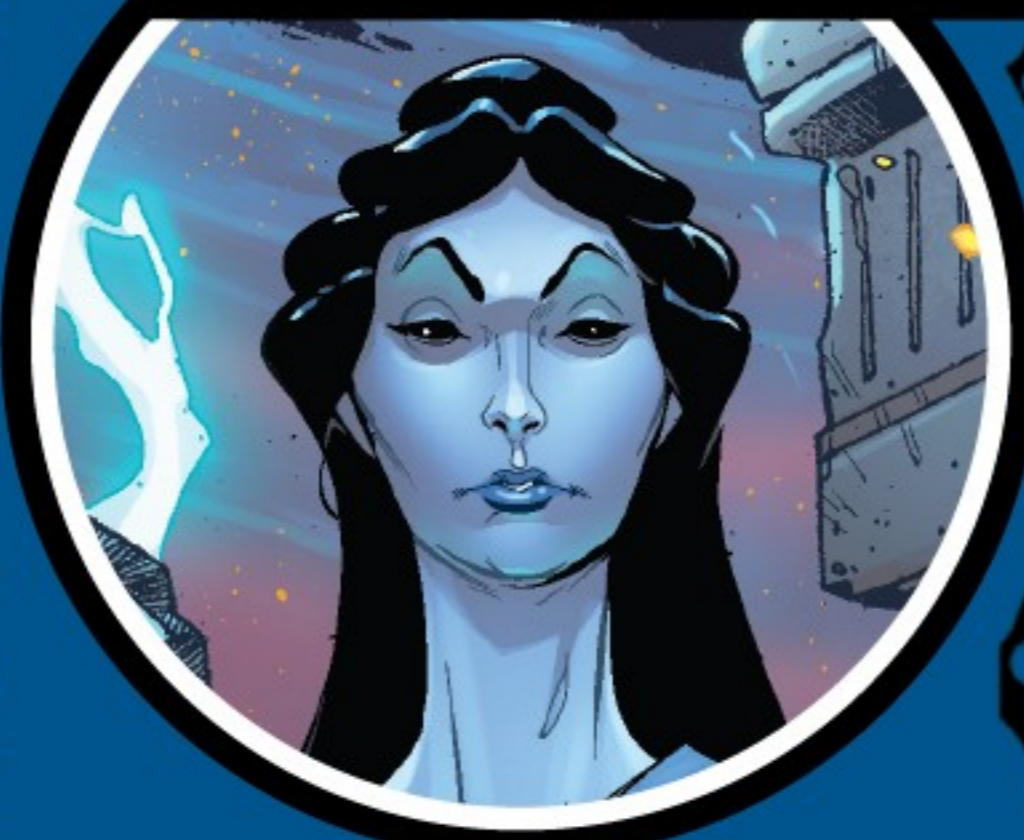
BRUCE BANNER

VOYAGER



VA NEE GAST

NYX



MOTHER OF NIGHT

بعضی وقت ها مردم از من می پرسند هاوک ای چطور این کارها رو می کنی؟

"خوش شانسی یا چیز دیگه؟"



من هنوز کاملاً متوجه منظورت نشدم وانی گست.

چی باعث می شه انتقام جویان اینجوری در برابر خدایان و قاتلان آنها بجنکنند؟

حاشیه هایی در دوردست. زندان چلنجر در لبه جهان. اندکی قبل.

اونها چیزی نیستند جز... موجودات فانی.

چه چیزی به اونها انگیزه می ده. چی ممکنه...



ولی هیچوقت ادامه نداره.

این چی بود؟ این... شوک شدید... عذاب...

منم حسش کردم چلنجر. مثل چیزی که پوست جهان رو بکنه...

راستش یه راز ساده وجود داره.

ببین، در این دنیا، در هر لحظه یا همه چیز خوبه یا نیست ولی قابل پیش بینی.



جاودانه ها  
مشغو لنند...

اینجا.  
کوه  
المپوس.

یه منظره  
نوستالژیک، ولی...

شش.  
نگاه کن.

دیگه شانسی  
نداری.

KROOM

خدایان  
المپوس.

اسم منو  
به یاد  
دارید؟

و هرگز  
هشدارى نبود.

و ناگهان همه چیز  
هجوم میاره.

غیر ممکنه...



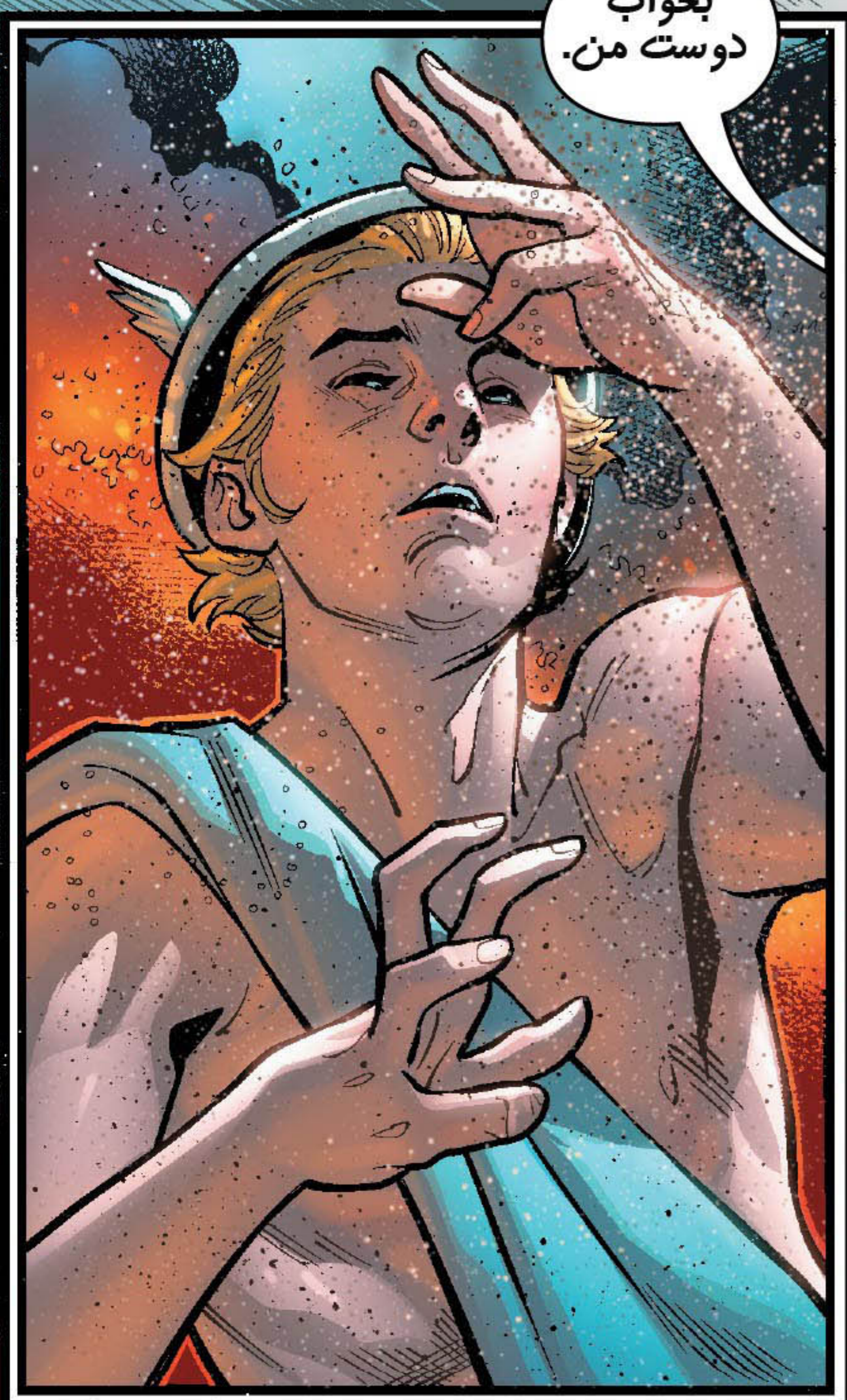
هرمس!  
بدو پسر! هرکول  
رو پیدا کن... بهش  
بگو که ملکه شب  
بر گشته!

دستورت  
رو اطاعت  
می کنم پدر..

من  
هیپنوس هم  
به امر مادرم عمل  
می کنم.



بخواب  
دوست من.



اینجوری  
آسون تره.



باید علیه  
خدایان و قاتلان  
خدایان بجنگی.

علیه تمام دنیای  
بجنگی که قصد خورد  
کردن تو و تمام دوستانت  
رو داره.

تو منو زندانی کردی زتوس.

فرستادی به جایی که تا دنیا دنیاست اونجا بمونم و بگندم.

ولی الان دیگه خورشید هم از آسمون جدا شده. من ازادم... آزادم تا تمام کارهایی که کردی ببینم.

و چی پیدا می کنم؟

نه... خیلی سریعند...

پدرا! کمک کن!

حماسه های تو محدود به افتخارات گذشته اند و شعرهایی که زمانی بزرگ بودند الان در حد حرف های معمولی. دیگه پرستش نمی شی... توجهی بهت نمی شه...

قاتلا! همتونو نابود می کنم...

--HURRKK--

...خیلی ضعیف تر از اونکه با مرگ واقعی روبرو بشی.

و تو تنها محدود به چیزی هستی که در دست داری.

نه!

تو... تو برای کاری که کردی، می میری!

شیطان زشت کردار تاریکی...

یه تیر و کمان  
در برابر صاعقه.

شیطان؟

من هر چی  
داشتم به تو دادم.  
نادانسته ها و آنچه  
قابل درک نبود دادم.

من شب  
رو به تو  
دادم...



HHKK--

...و تو  
به هدرش  
دادی.

خوب چکار باید  
کرد؟



همشونو داره  
می کشه...  
انتقام.

انگیزه ایه که  
درکش می کنم.

متوقف نمی شه  
تا کسی متوقفش  
کنه...



یکی باید  
مراقب تو باشه...

من... من نمی تونم  
برم. من وظیفه ای  
دارم.

هرررن. ولی  
آیا می تونی بمونی  
و انی گاست؟

کی زمین از  
خورشید جدا شد؟

وقتی من  
بخاطر بازی خودم  
حرکتش دادم؟



"تو آزاده  
کردی؟"

یأس

یأس

این اندوه  
... قلبم...

ششش. ساکت  
الان اویزی تو  
رو گزیده... اون بچه  
مورد علاقه منه.

اویزی باعث  
بدبختیه.

وقتی امیدی  
نباشه چطور  
می جنگی؟

بهم بگو  
وقتی منو طرد  
کردی و تکه های سیاه  
روح منو ازم  
گرفتی...

...باهشون  
چیکار کردی؟

یکی... از اونها  
رو پیش یکی از  
منتحدان در محل  
دانش...

...یکی از اونها  
رو پیش یه دشمن...  
در محل رؤیاهما...

...  
یکی دیگه...

یأس

یأس

...یکی هم  
در جایی دور دست  
در بهشت...

ن-نه! نه  
من زئوس هستم!  
صاعقه در دست  
می گیرم! دیگه چیزی  
بهت نمی گم!

می دونم.

وقتی... پسر م  
بفهمیه... تمامی  
نیروهای عصر رو  
علیه تو بسیج  
می کنه!

من نیروی  
قهرمان های جدید  
رو حس کردم! انتقام جویان  
گمراه شدگان!

اونها قوی ترین  
نیروهای زمین  
هستند... و تو هرگز...

نور دیگه  
به تو تعلق  
نداره.

کسی دلش  
برات تنگ  
نمی شه.

KR  
AKK

چطور می شه  
با پایان جهان  
مبارزه کرد؟





چطور باید کار منو به انجام رسوند؟

خدایان مردند ولی هنوز کار زیادی هست که باید انجام بشه. این جهان فاسد شده.

وقتی تکه های قدرت از دست رفتمو بدست بیارم می تونم همه چیز رو پاک کنم و دنیای بهتری بنا کنم. ولی در حال حاضر...



خوب... این راز منه.

الان من بر تخت تو تکیه می زنم زئوس.

و نقطه شروع قدرت تام من.

دوران خدایان به پایان رسیده.



بگذارید شب فرارسد.

هیچ نظری ندارم.

یعنی حتماً باید عاملی باشه. نمی تونه فقط شانس باشه.

نمی شه جلوی اونو گرفت.



انتخابی ندارم، مگه نه؟

نه. نه نمی تونه تنهایی هم باهاش روبرو بشی.

فقط اینو می دونم که اگه در موردش فکر نکنم...



برو گروه انتقام جویان رو جمع کن و بیجر.

منتظر می شم تا برگردی.

HRRRH.

... کاری بدون من انجام نشد.

من بدون فکر کار می کنم.  
همه اینو می دونند.

"انتقام جویان  
گمراه شدگان"

توقع  
بیشتری  
داشتم.

مثل الان که می بینم  
این زن قاتل  
پنجه هاشو تو سر  
واندا فرو کرده...

همه چیز بر  
اساس غریزه.

...وقت  
تعطل نیست.

این کاری نیست  
که با دقت  
برنامه ریزی  
شده باشه.





آره، به روش کلینت بارتون عمل می کنم. اول شلیک می کنم بعد می ترسم.

RRRR--!

BOOM

BOOM

BOOM

تو!!!

با خون خودت بهای کاری رو که کردی باید پرداخت کنی!



عجیبه.

اونو می بینم که مشت های خایان و اشعه های لیزر رو بدون کوچکترین تلاشی رد می کنه.



... ترس به من غلبه کرده.

باید تنگم رو آرومتر کنم.

باید حواسم به این بازی باشه.



به اون شلیک نکن...

... به جایی شلیک کن که می خواد منتقل بشه.

BOOM

پدرت از قدرت تو  
دم می زد هر کول  
دور که.

چرا بهم  
نشون  
نمی دی؟

اون لبخند  
مسخره رو از  
رو لبات پاک  
می کنم!

ساکت.

GRAAH!

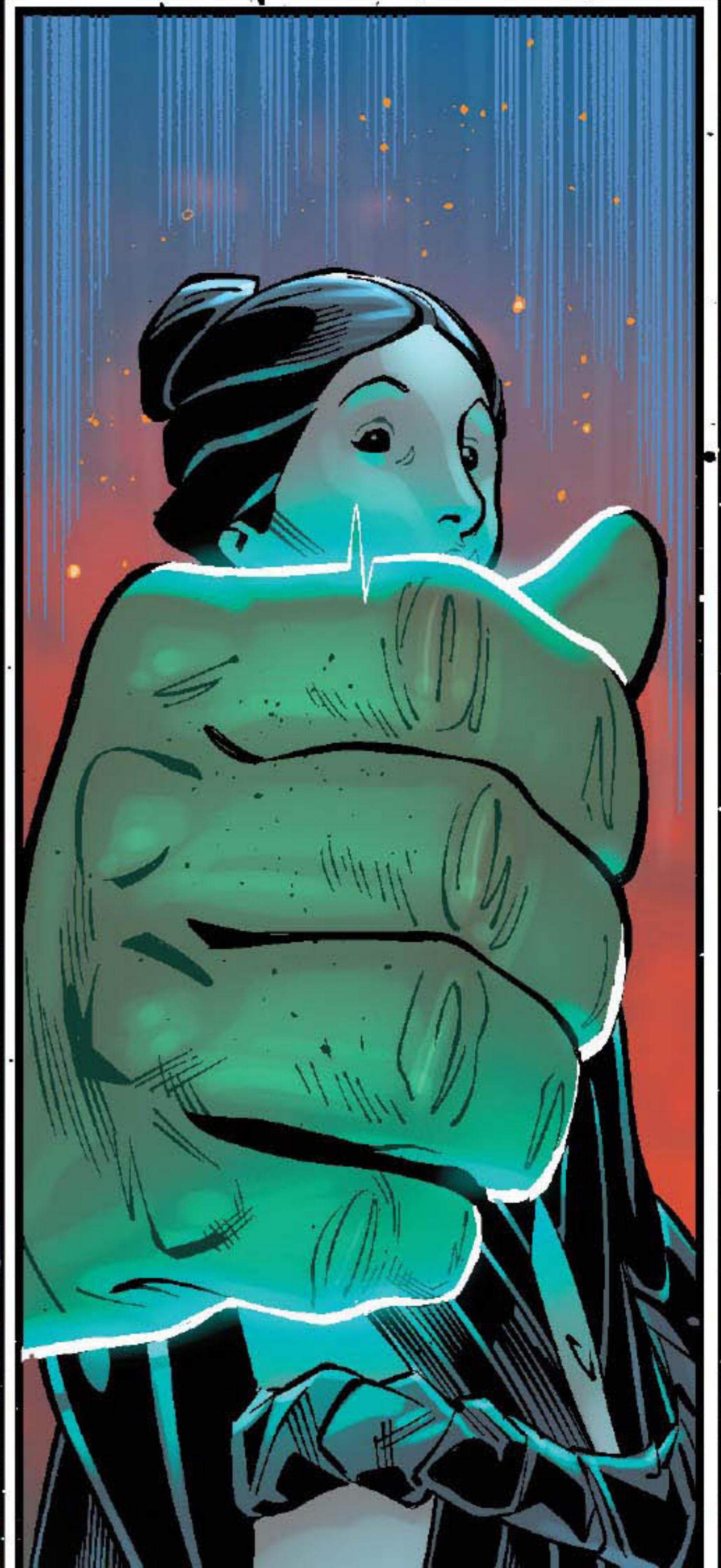
SLASH

روح من شکسته  
و تکه های اون در سراسر  
جهان پخش شده... می دونستی؟  
من در ضعیف ترین  
حالت خودم هستم.

گفتم شاید  
این موضوع سرگرم-  
کننده ترش کنه.

معلومه که  
اینطور نیست...

UHHH!





کارت خوب بود گنده سبزا!  
حالا ثابت نگهش دار!

HNH?!

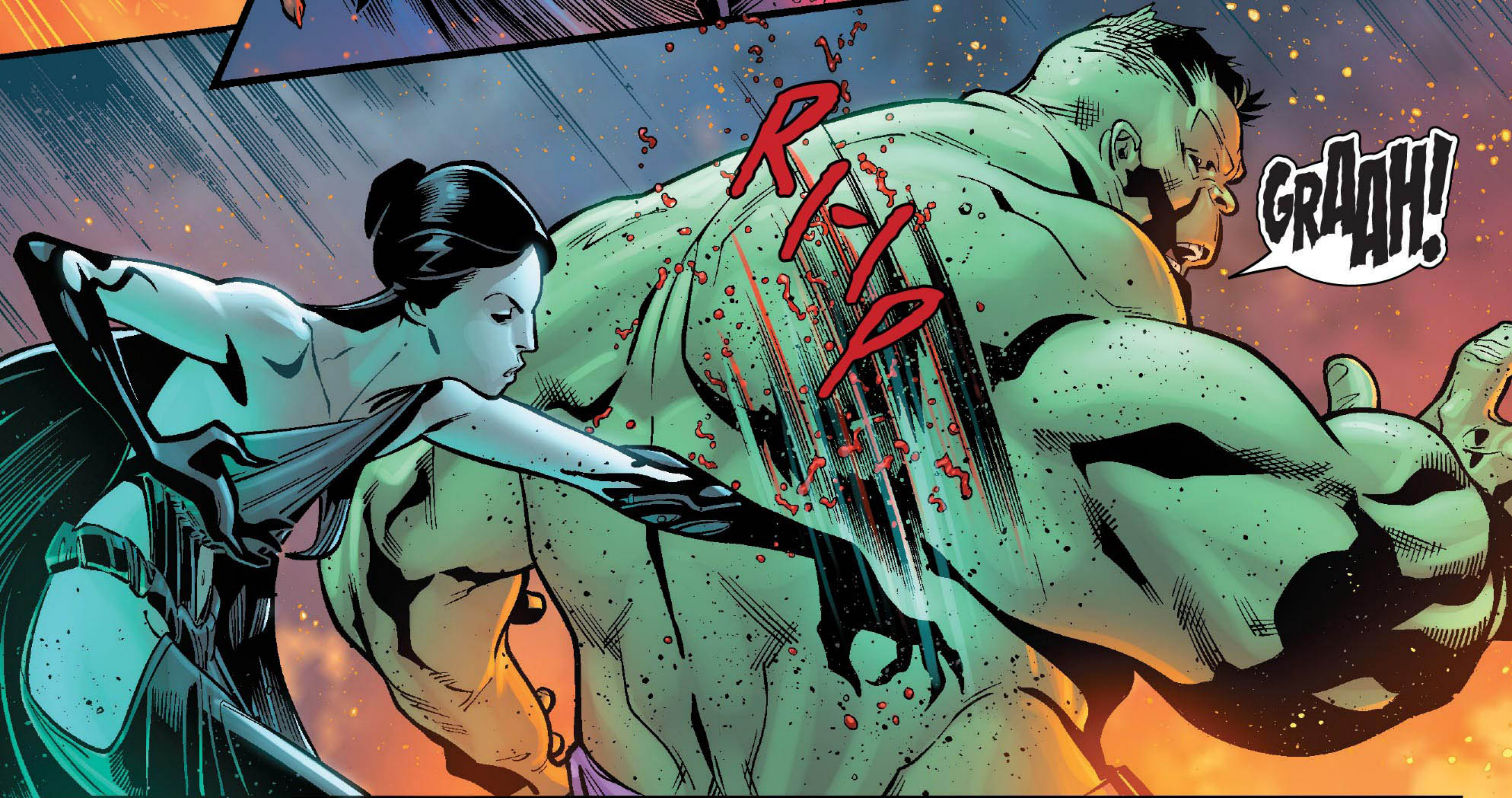
FWSSSH

ZEEEE

EEEEEN

OWW!

من خود تاریکی هستم احمق. نمی شه منو ثابت نگه داشت.



GRAAH!

RIP



داره مثل یه سری اسباب بازی با ما بازی می کنه.

ک-کلینت؟

من اینجام واندا. یه کم صبر کن...

من...

نمی تونم ببینم...

همین؟

بهم گفته بودند قدرت اعصار برای نابودی من بسیج خواهد شد. توقع چند تا قهرمان رو داشتم.

می تونستم این مبارزه رو به بچه هام بسپارم...

بخاطر کاری که انجام دادی مجازات می شی!

KRAK

UNNH!

الان این کارو می کنی؟

AHHH!

ویژن، اگه تو و من با هم بهش حمله کنیم، هر کول وقت می کنه ضربه سختی بهش بزنه.

قبوله اسپکترام... ولی باید زمانبندی دقیقی داشته باشیم. تو مدارهای من مخفی شو تا بهت علامت بدم.

اون طوری اسطوره ها، هیولاها و پیران کهکشان رو شکست می ده انگار چیزی نیستند.

اگه دستش بهم برسه...

وقتی دستش بهم برسه...

بیش فکر نکن.

اگه در موردش  
فکر کنم...  
نمی تونم...

نمی تونم...

مهارت های  
تو اینجا به  
درد نمی خوره...

...همینطور  
شهامتت.

بی ارزش  
بی ارزش

به چه دردی  
می خورم؟

نمی خوام  
اینجا بمیرم...

یه مرد مغرور  
با یه کمان...

...چه تغییری  
ایجاد کردم؟

شانسی  
نداری.

اصلاً.

اصلاً.

اصلاً.

اسپکترام...

...الان!



آآ هههه...!



همتون  
TO HELLS  
WITH YOU  
... آههه

راهو  
نشونمون  
بده...



... با کمال  
میل میام  
دنبالت!

FORGONA



پس  
اینطور!

بالاخره یه  
ضربه شایسته از  
پسر زئوس!

بیا از قبرهای  
خانواده ات  
دفاع کن...



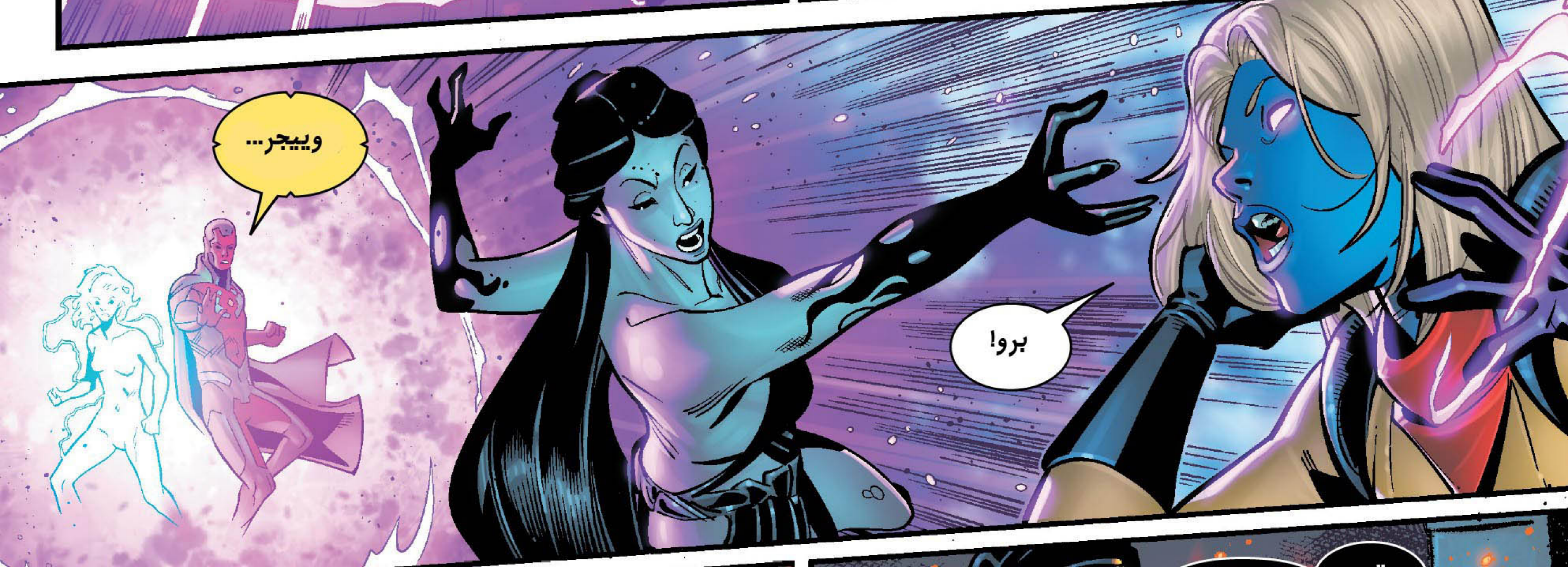
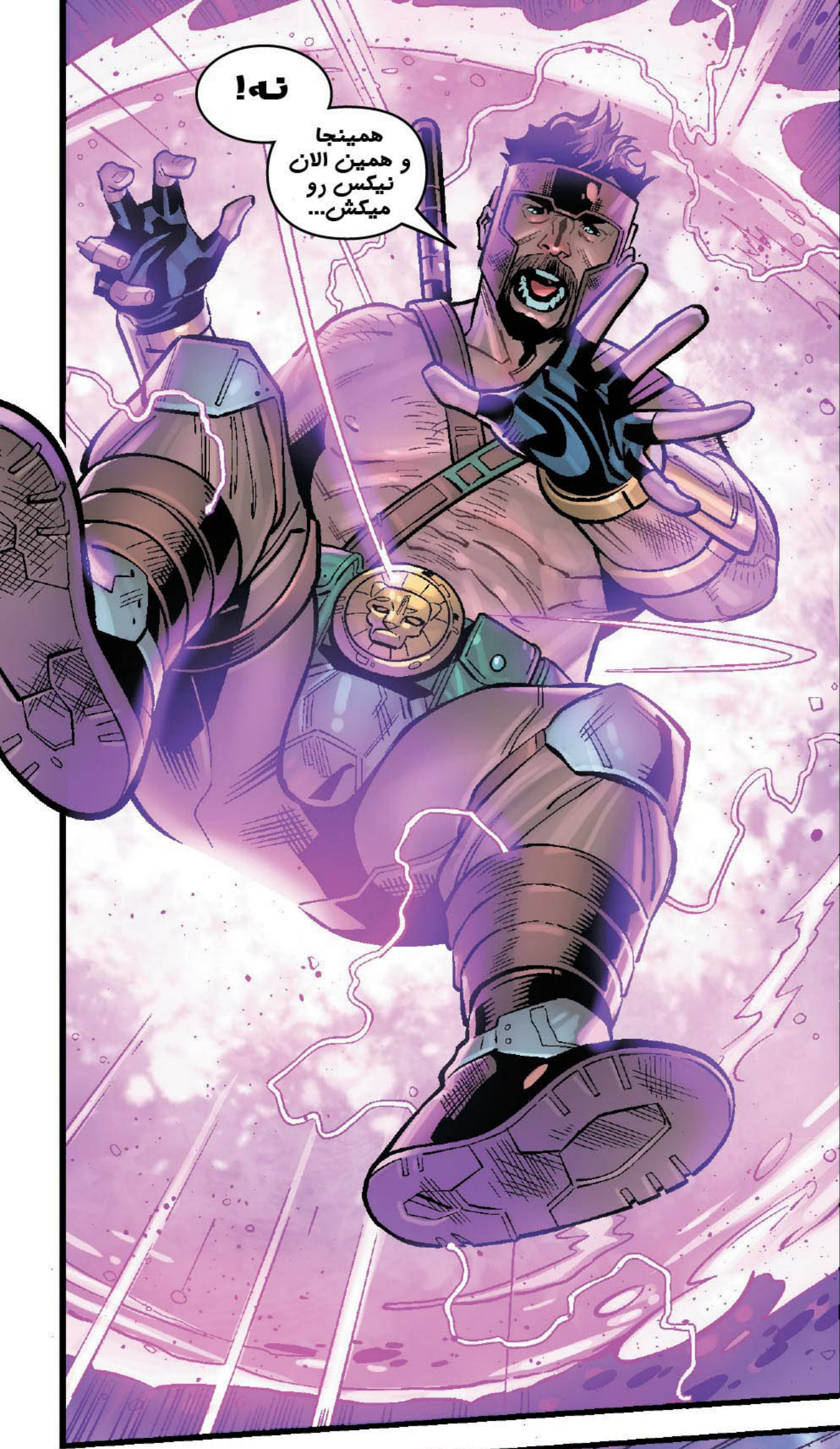
نه! اگه برامون  
تله گذاشته باشه.  
همه اش نقشه است!

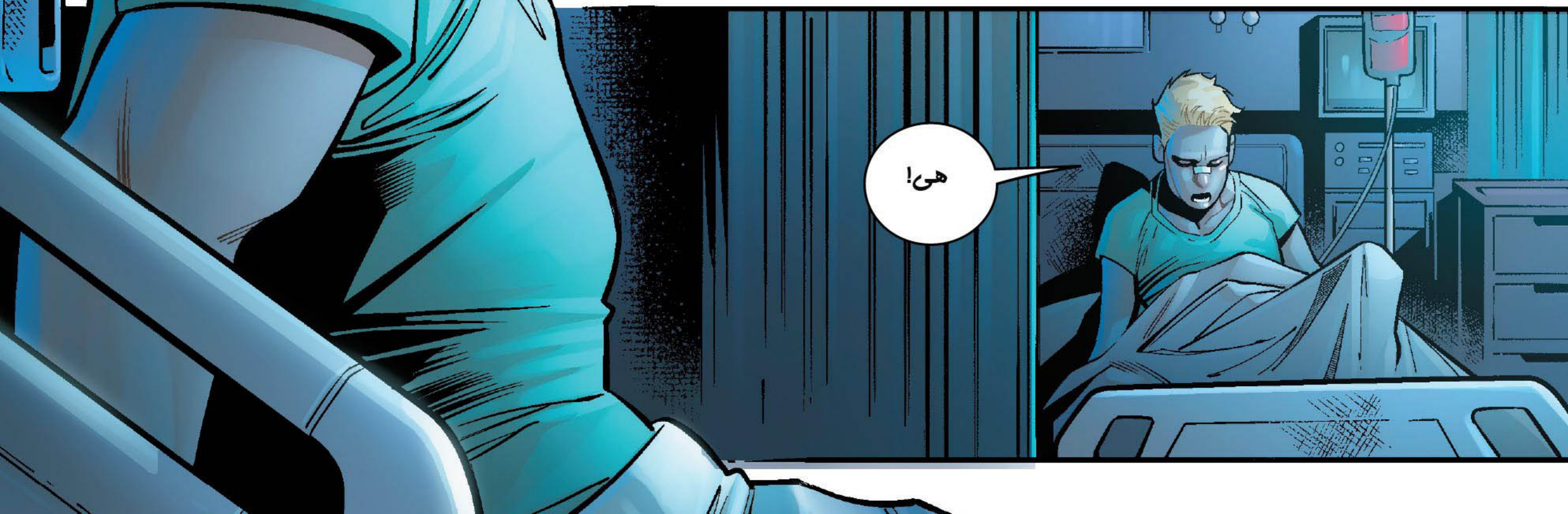
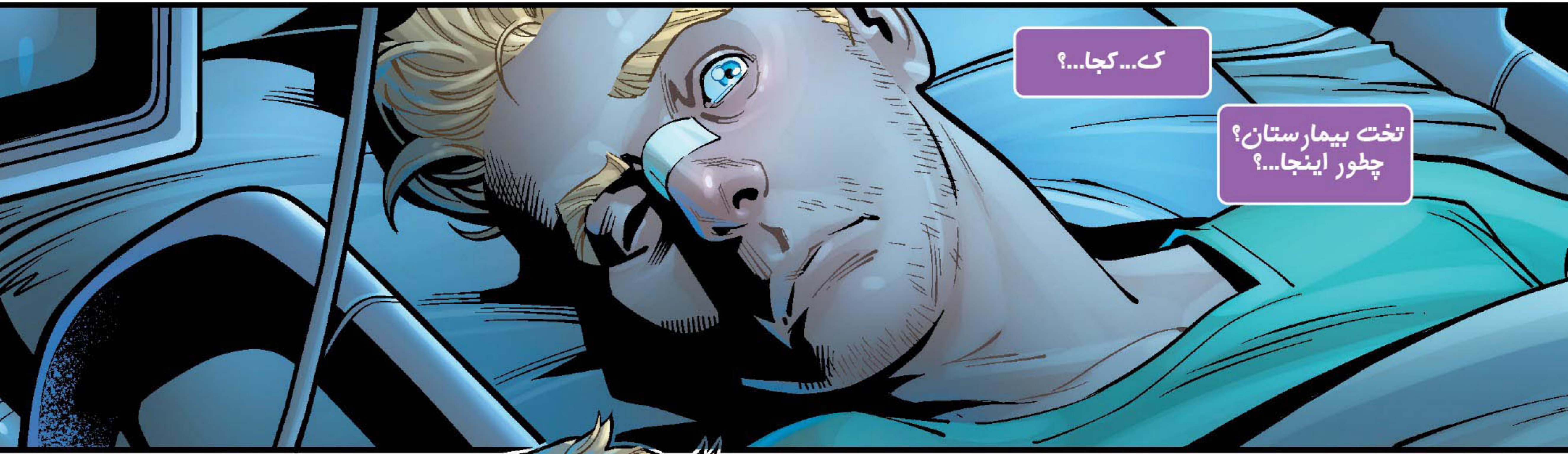
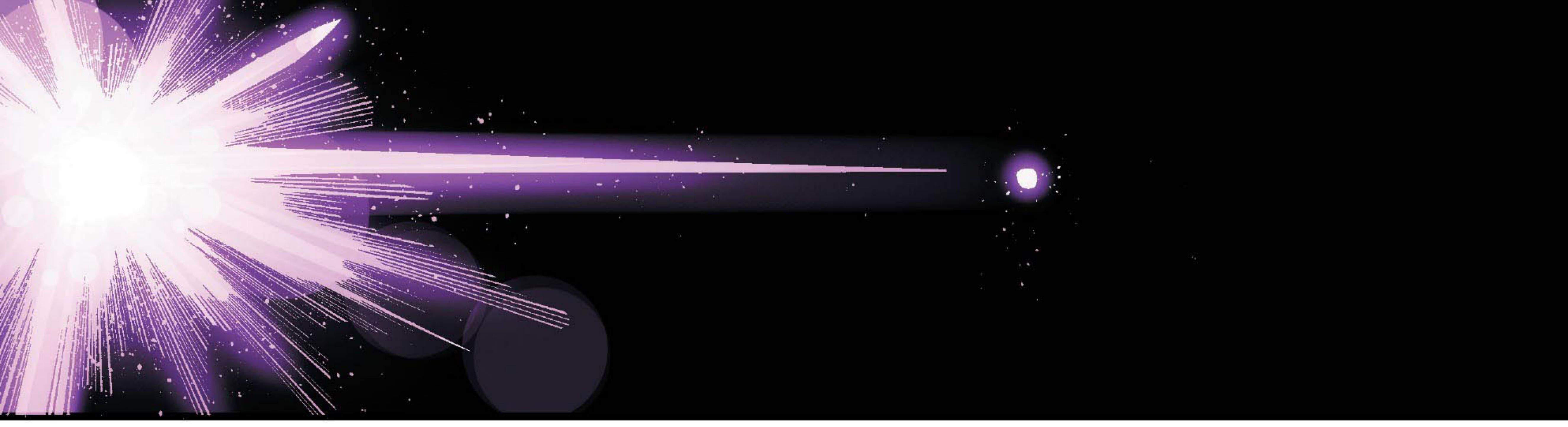
اگه بچه هاش  
اینجا نیستند، پس  
جتما فرستاده تا  
تکه های روحش  
رو بیارند!

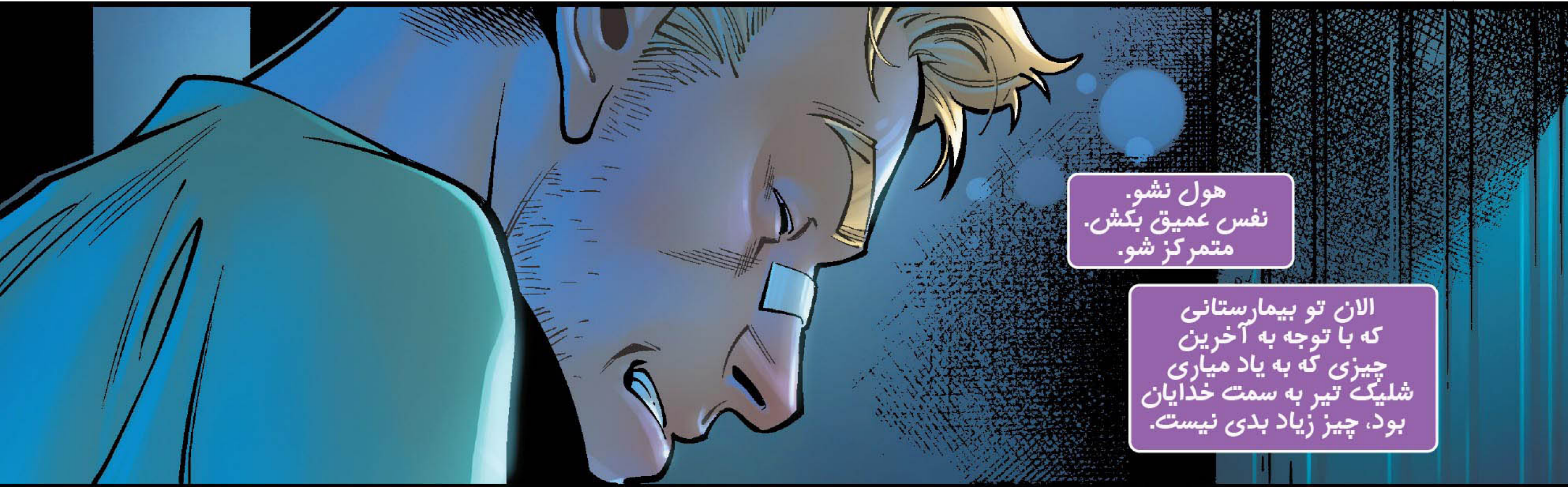
الان که  
قدرتش رو دیدم،  
می تونم محل اونها  
رو تشخیص بدم.

نباید کارشون  
رو تموم  
کنند!









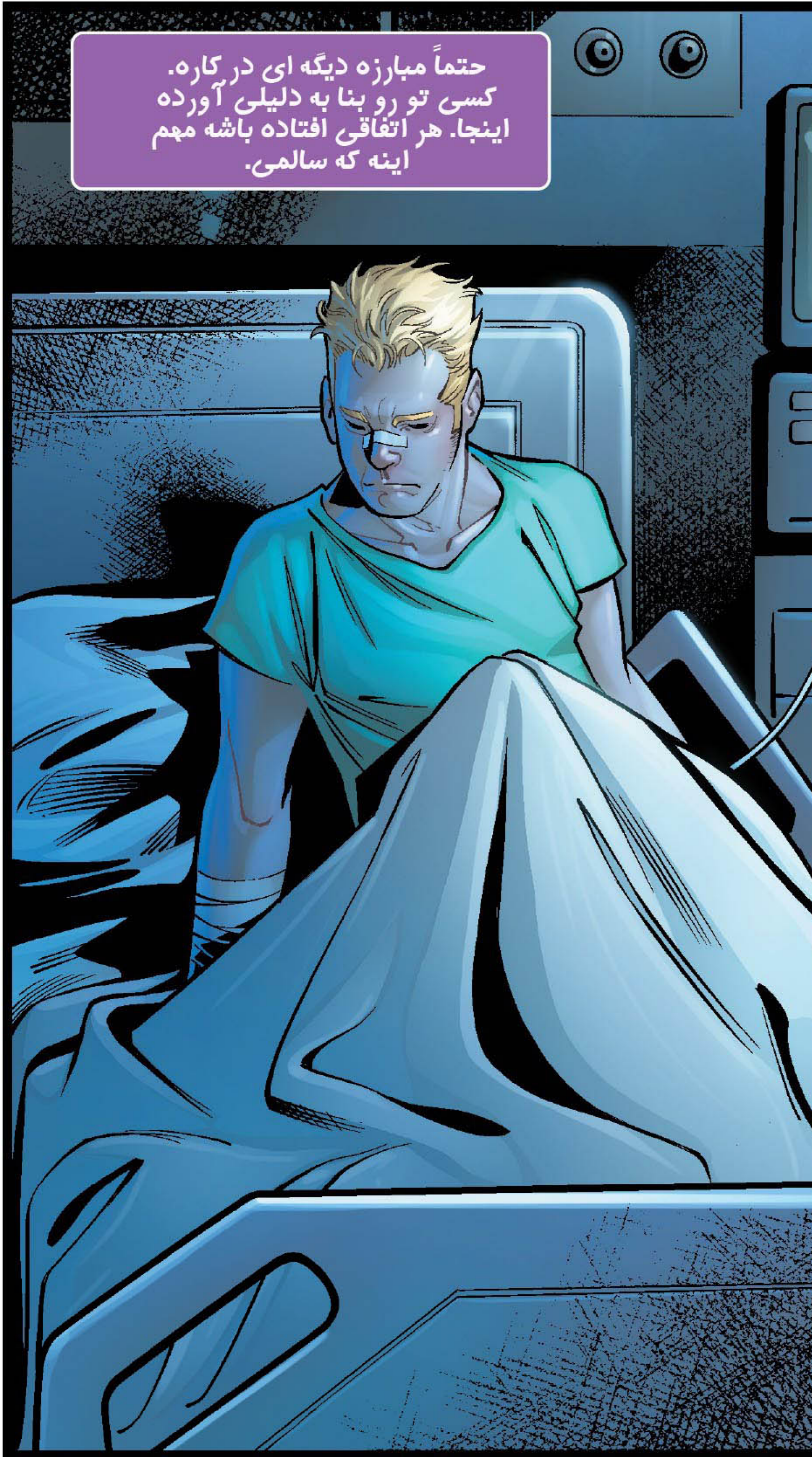
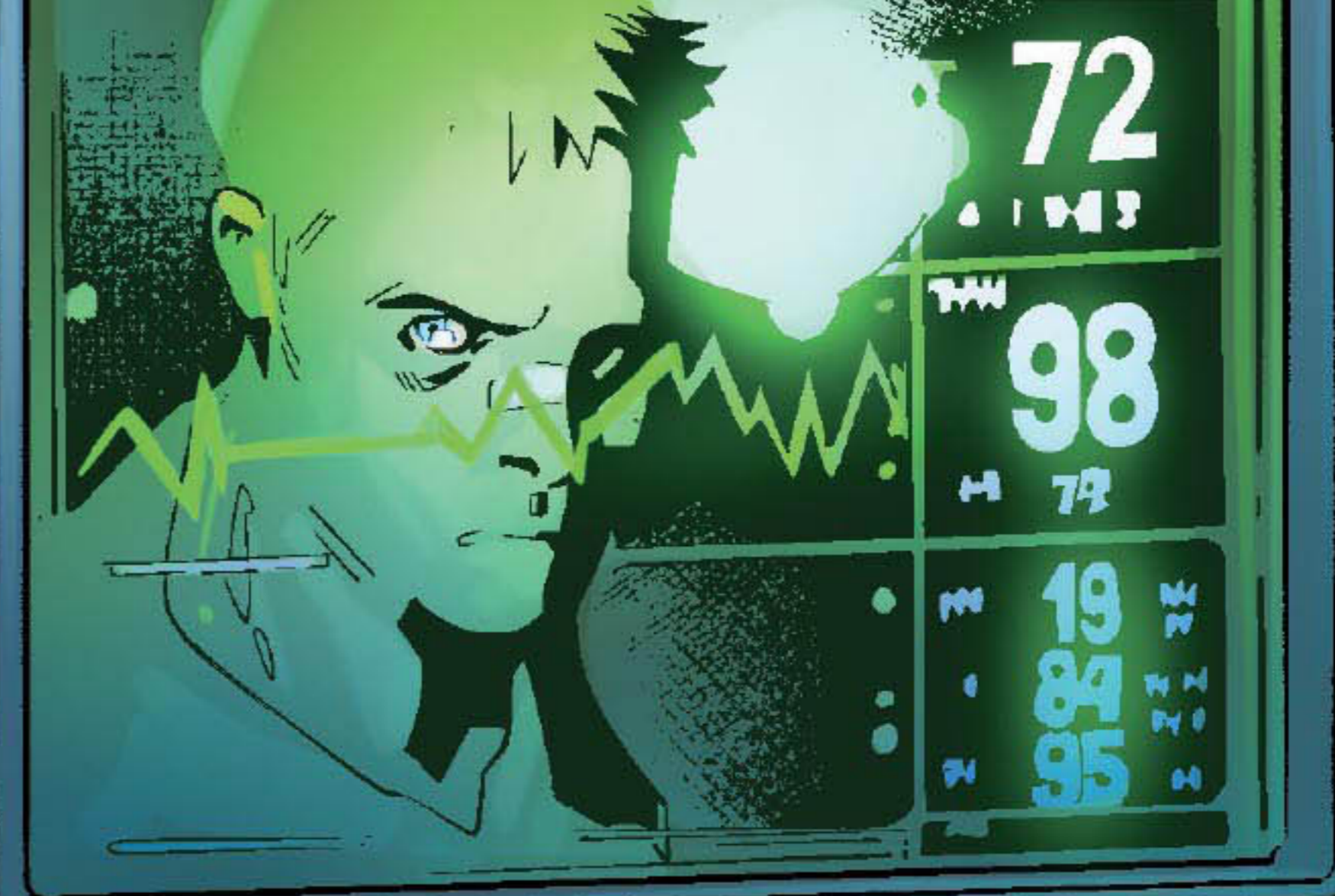
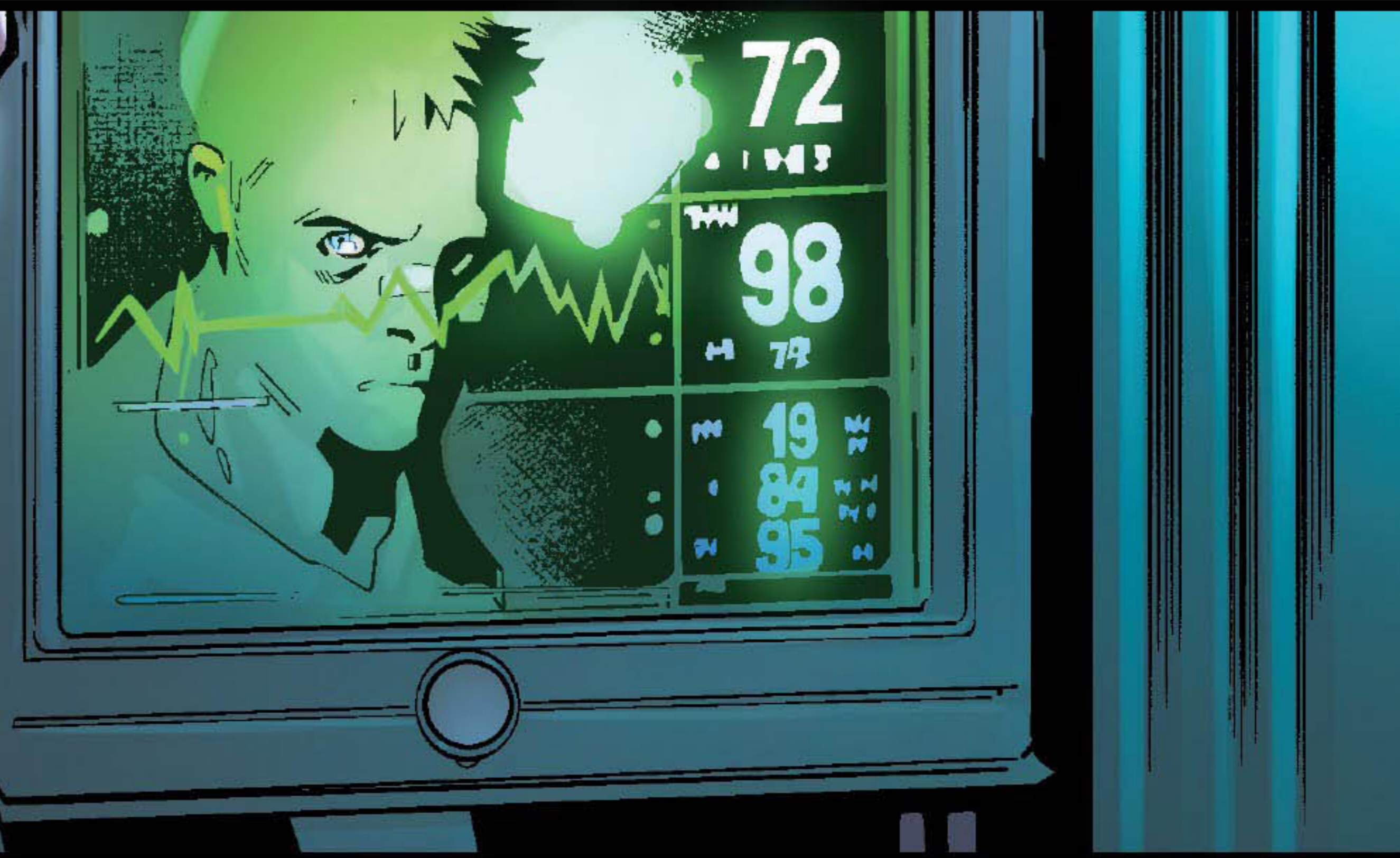
هول نشو.  
نفس عمیق بکش.  
متمرکز شو.

الان تو بیمارستانی  
که با توجه به آخرین  
چیزی که به یاد میاری  
شلیک تیر به سمت خدایان  
بود، چیز زیاد بدی نیست.



و چیزی که  
مشخصه اینه که زنده  
موندی تا داستان  
رو نقل کنی.

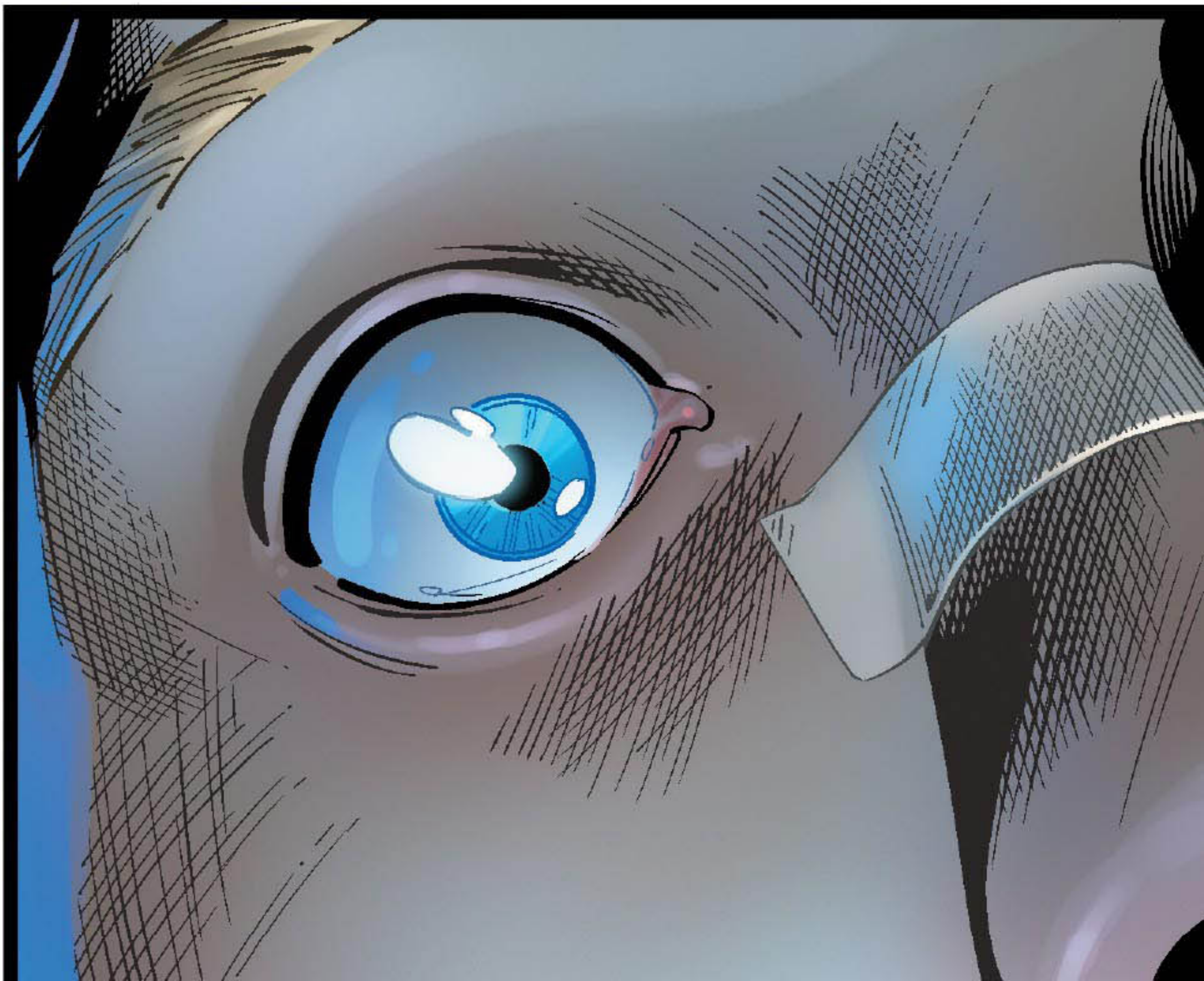
کلینت بار تون  
حرفه ای تکون  
می خوره، ولی  
سقوط نمی کنه.

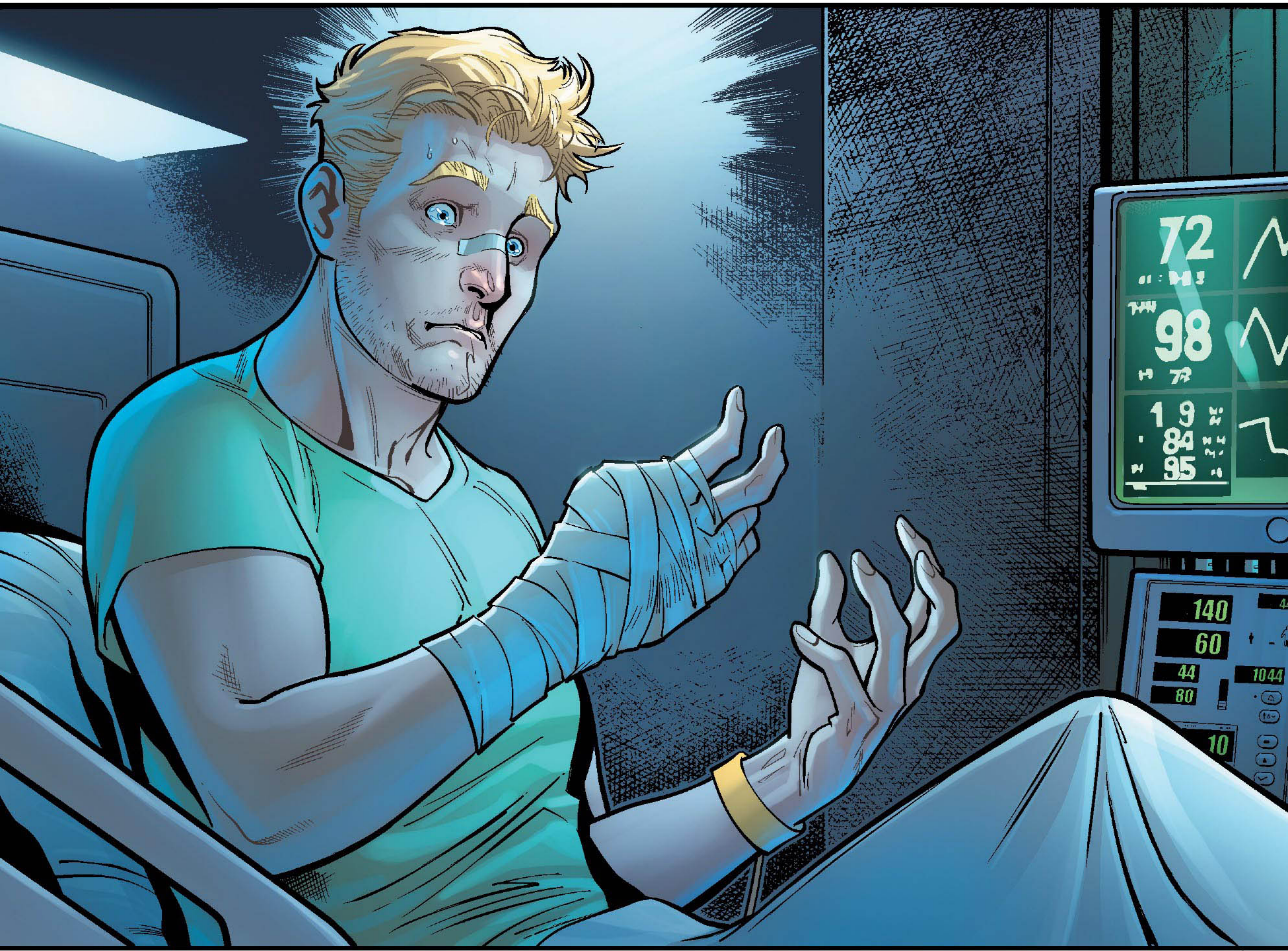


حتماً مبارزه دیگه ای در کاره.  
کسی تو رو بنا به دلیلی آورده  
اینجا. هر اتفاقی افتاده باشه مهم  
اینه که سالمی.



فقط دردهای معمولی  
بعد از درگیریه، آره؟





هی؟  
پرستار؟

دکتر؟

**کسی  
صدای منو  
نمی شنوه؟**

...

چی انتظار  
داشتی احمق؟

ببین کی هستی.  
ببین کجا بودی.

یه روز یه خبرنگار ازم پرسید که چطور یه انسان با تیروکمان تونسته بعد از این همه سال شانه به شانه تور و آبرون من بجنگه. ازم پرسید که نیروی فوق بشری دارم؟ باید یه نیروی نهفته ای داشته باشم.

با نهایت روراستی بهمش گفتم که بله دارم. بهمش گفتم:

سانحه هوایی. یه نفر از هواپیما پرت می شه بیرون. از ارتفاع ۸۰۰۰ پایی. چتر هم نداره. چیزی پایین نیست جز یه مزرعه. برای بقای خودش دعا نمی کنه.

زمین سرعت بهمش نزدیک می شه. پنج هزار پا. اون دیگه به فنا رفته. سه هزار...

و بعد یه پشته گاه می بینم.

با حالتی ناشی از درماندگی بدن خودشو می چرخونه. اون پشته گاه تنها شانس اون برای زنده موندنه. پانصد پا یکصد...

باید خودشو یه پا به سمت چپ منحرف کنه.

ناگهان، یه نسیم باد می زنه و حدود ۱۰ پا جایه جاش می کنه و بوم. دقیقاً تو پشته گاه فرود میاد...

این فرد مشغول تمیز کردن گاه از بین موهای خودشه که مزرعه دار به سمتش می دوه و می گه "خداروشکر". نمی تونم باور کنم! تو باید خوش شانس ترین آدم زنده باشی!

اون مرد می گه: اسمم کلینت برتونه.

آره، اعتراف کن. این تنها کاری بود که از دستت برمی اومد برای انتقام جویان بکنی. تو خوش شانس بودی.

ولی واقعیت شانس همینه. برای همیشه نمی تونی همراه ابرسربازها و فاتحان جهان باشی.

بارتون؟

بالاخره...

...دیگه شانسی نیست.

حدس بزن چی شده؟

تو تنهایی.

وقت ادای دینه.

هیچوقت هشداری در کار نیست.



پس سعی کن در موردش فکر نکنی.

ادامه دارد...